

شرایط روحی خوب و مناسبی نداشت و به همین علت مدتی بستری شد و در آن مصاحبه مستند راجع به مادرش و از میزان علاقه‌اش به او سخن می‌گوید. به هر حال من دوست داشتم که نقطه اتصال سرنوشت تراژیک این دو کاراکتر را یک عنصر و موجود ارزنده‌ای به نام مادر در نظر بگیرم.

در این گونه آثار که بخش مستند دارند و کاراکترهای واقعی بخشی از اثر را تشکیل می‌دهند گاه با چالش‌های از سمت خود فرد یا خانواده او مواجه هستیم آیا شما در این زمینه با چالشی مواجه بودید؟

بله معمولاً یک سری مشکلاتی به وجود می‌آید اما من چندان نگرانش نیستم و خدا را شکر با چنین چیزی مواجه نشدم. البته هنوز مجتبی محرمی برای دیدن نمایش نیامده است ولی من پیگیر هستم که حتماً ببینند و ببینند. حسین آدیداس هم که در قید حیات نیست ولی می‌دانم که خانواده‌اش هستند اما من با آنها ارتباطی نداشتم.

به عنوان دراماتورژ از مجید رحمتی یاد شده است لطفاً از نقش ایشان در پروژه بگویید.

متأسفانه سال‌هاست که مفهوم تئاتر به صورت کار کردن گروهی به آن شکلی که در گذشته و به عنوان یک تجربه بسیار موفق شاهد بودیم، وجود ندارد. ولی ما سعی کردیم که مفهوم کار گروهی و معنای گروه را با استفاده از نقطه نظرات فکری و آن دوستی و رفاقتان، دوباره زنده کنیم. از یک طرف خودم به شدت درگیر بودم چون از اوایل مهر ماه در گرگان و سر یک فیلم سینمایی هستم که باید برای جشنواره فجر امسال آماده شود، همینطور یک پروژه سریال شبکه نمایش خانگی در دست دارم و می‌دانستم که قطعاً در زمان اجرا در تهران حضور نخواهم داشت و از طرف دیگر هم دوست داشتم با توجه به اینکه کهد تاراج هم نویسنده و هم بازیگر نمایشنامه است بیشتر تمرکز روی بازی‌اش باشد و در مسائل تمرینی و مسائلی به غیر از بازیگری دخالتی نداشته باشد این بود که از مجید رحمتی خواهش کردم که بیاید و نظارت روی تمرین‌ها را بر عهده بگیرد و به من در پیشبرد کار و تمرینات کمک کند و مجید هم واقعاً به من لطف کرد و با توجه به گرفتاری‌های بسیار زیاد خودش و خستگی نمایش «خالی» که هنوز بر تن داشت، به معنای واقعی مفهوم گروه را معنا کرد و حضور بسیار موثری در این کار داشت. به هر حال مجید تقریباً در همه عرصه‌های تئاتر فعالیت داشته و همه کاره تئاتر و کلابچه تئاتر است و اگر ۵۰ درصد فعالیت تئاتر ما دلسوزی‌ای که مجید رحمتی برای تئاتر دارد را داشته باشند اوضاع و احوال تئاتر ما خیلی بهتر از این خواهد بود.

در مورد کارگردانی این نمایش و شکل سورتالی که در همه بخش‌های نمایش وجود دارد بگویید.

دیالوگ نویسی کهد تاراج رئال است و اگر نسخه چاپ شده نمایشنامه را بخوانید خواهید دید که داستان در یک فضای رئال برگزار می‌شود. من به عمد نمایش را در یک فضای سورتالی کارگردانی کردم و سعی کردم یک متن رئال با دیالوگ‌های واج آرایبی شده به سبک کهد تاراج و یک مقدار سخت به لحاظ ادبیات نمایشی را چه به لحاظ کارگردانی و چه به لحاظ خطوط میزاسنی و چه در طراحی صحنه، لباس، طراحی نور و گریم کاملاً به صورت سورتالی کارگردانی کنم و برای خودم نیز بسیار جذاب بود که نمایشنامه‌ای که فضا و دیالوگ نویسی اش آنقدر رئالیستی است را بتوانم تا این حد سورتالی کارگردانی کنم و امروز که نتیجه‌اش را می‌بینم برایم بسیار خوشایند است و امیدوارم که تماشاگران هم دوست داشته باشند. کما اینکه تا این لحظه نیز باز خورد‌های خیلی خوبی دریافت کرده‌ایم و امیدوارم همین روند تا انتها طی شود.

سخن پایانی

این روزها مخاطب تئاتر ما به واسطه جنس نمایش‌هایی که روی صحنه می‌رود که بخشی از آن نیز گریز ناپذیر است چرا که به هر حال اقتصاد تئاتر باید بچرخد، تا حدودی به دیدن کارهای سطحی و شنیدن دیالوگ‌های راحت و سهل عادت کرده است و به نظر من یک مقدار داریم از مفهوم تئاتر دور می‌شویم. من فکر می‌کنم نمایش «مشتبا داداش صیغه‌ای حسین آدیداس» نمایشی است که برایش زحمت کشیده شده و حاصل یک سال و نیم تمرین گروهی است و به تک تک جزئیاتی که در یک اثر نمایشی مهم است اعم از طراحی لباس، نور، دکور، گریم و صدا و هر چیزی که شما در این نمایش می‌بینید ساعت‌ها فکر شده و یک اثری در شأن مخاطب است. حال اینکه دوستش داشته باشد یا نه به سلیقه مخاطب باز می‌گردد. ولی ما تمام تلاشمان را کرده‌ایم تا در این دوره‌ای که تئاترهای زیادی به مفهوم واقعی نمی‌بینیم، نمایشی روی صحنه بیاوریم که شرافتمندانه و آبرومندانه باشد و به مخاطب‌مان و هزینه‌ای که می‌پردازد و می‌آید تا یک نمایش را ببیند احترام بگذارد. ما تمام توان و تلاش‌مان را گذاشتیم که اثری به او ارائه بدهیم که فکر شده باشد بنابراین امیدوارم ببینند و پسندند و ما هم رو سفید باشیم.



افتاده است.

سخن پایانی

ضلع اصلی هر نمایشی تماشاگر است و اگر تماشاگر نباشد، کار ما نیز عقیم و عبث می‌ماند. خدا را شکر استقبال از این نمایش خیلی خوب بوده است و امیدوارم از این پس نیز همین گونه پیش برود و مخاطبان بیایند و اجرا را ببینند.

ارسطو خوش‌رزم، کارگردان:

این نمایش یک اثر در شان مخاطب است

از تغییراتی که به خواسته شما روی متن اعمال شده است آغاز کنیم.

به هر حال هر نمایشنامه‌ای که نوشته می‌شود لزوماً به همان شکل اجرا نمی‌رود و هر کسی که نمایشنامه را اجرا می‌کند می‌تواند خوانش خودش را داشته باشد. من از زمانی که کهد تاراج نوشتن این نمایشنامه را آغاز کرد در جریانش بودم و با هم چک می‌کردیم و در حقیقت کهد تاراج این نمایشنامه را برای من نوشت، خوب نمایشنامه کهد چاپ شد و بعد از ۵ سال زمانیکه شرایط فراهم شد تا این نمایشنامه را کار کنم با توجه به اینکه چالش‌های پیشین را سر راهم نمی‌دیدم ترجیح دادم که خوانش خودم را داشته باشم و فکر می‌کنم که این می‌تواند درست‌ترین خوانش و پایان‌بندی این نمایشنامه باشد.

از دو کاراکتری که جایگزین کاراکترهای اولیه نمایش شدند و بر اساس واقعیت هستند بگویید.

بله این دو کاراکتر مستند و واقعی هستند، یکی از آنها مجتبی

محرمی بازیکن تیم فوتبال پرسپولیس در دهه ۶۰ و ۷۰ است و دیگری حسین کریمی پور که به حسین آدیداس معروف بوده و در دهه ۶۰ در کشور ژاپن برای خودش یک امپراطوری داشته. تقریباً می‌توانم بگویم که ۸۰ تا ۸۵ درصد اطلاعاتی که در نمایشنامه راجع به این دو کاراکتر وجود دارد اطلاعاتی دقیق و عینی است و اگر بخوایم منصفانه نگاه کنیم بین ۱۵ تا ۲۰ درصد چیزهایی است که کهد تاراج به صورت دراماتیک و نمایشی در نمایشنامه خودش گنجانده است که در حقیقت می‌توانیم بگوییم واقعی نیستند و راجع به این کاراکترها صدق نمی‌کنند.

در این نمایش دو نقطه اتصال پررنگ دیده می‌شود که یکی مسئله کفش است و دیگری مادر، لطفاً از این بعد نمایش هم بگویید.

داستان کفش نقطه اتصال این دو کاراکتر و از آن دست چیزهایی است که بسیاری از مخاطبان می‌پسندند که آیا واقعا اتفاق افتاده است و باید بگویم که نخیر اتفاق نیفتاده است بلکه عنصری است که ما به صورت نمایشی و دراماتیک در این کار اضافه کرده‌ایم تا نقطه اتصال برای این دو شخصیت باشد. درباره مادر هم من دوست داشتم که یک وجه اشتراکی بین این دو کاراکتر بگذارم چون اگر بخوایم به صورت کلی در نظر بگیریم هر دوی آنها سرنوشت چندان جذابی نداشته‌اند و من دوست داشتم که سرنوشت تراژیک این دو کاراکتر را به فقدان مادرشان و از دست دادنش ربط بدهم. کما اینکه در مصاحبه‌هایی از مجتبی محرمی و از زمان بستری بودنش در یک آسایشگاه روانی وجود دارد به اینکه فقدان مادرش تا چه حد در زندگی او تاثیرگذار بوده است اشاره می‌شود. او به دلیل اینکه مادرش را از دست داده